

Among the Righteous
Lost Stories from the Holocaust's Long Reach into Arab Lands

Robert Satloff

Copyright © 2006 by Robert Satloff

Published in the United States by PublicAffairs™, a member of the Perseus Books Group.

No part of this book may be reproduced in any manner whatsoever without written permission except in the case of brief quotations embodied in critical articles and reviews. For information, address PublicAffairs, 250 West 57th Street, Suite 1321, New York, NY 10107.

PublicAffairs books are available at special discounts for bulk purchases in the U.S. by corporations, institutions, and other organizations. For more information, please contact the Special Markets Department at the Perseus Books Group, 11 Cambridge Center, Cambridge, MA 02142, call (617) 252-5298, or e-mail special.markets@perseusbooks.com

فصل 4

"هیچ کسی به آنان نگفت آن کارها را انجام بدهند"

در مراحل مختلف آزار و اذیت یهودیان به دست نازی ها، حکومت ویشی و فاشیست ها در سرزمین های عربی و یا هر جای دیگر، اعراب نقش پشتیبان را ایفا می کردند. آنها گاه در این روند از اهمیتی خاص برخوردار بودند. برخی اوقات نیز نقشی غیرفعال اما حساس داشتند. و زمانی هم نقش بعضی از اعراب بیش از همکاری صرف بود - آنها موقعیتی را که خود فرساینده بود غیر قابل تحمل می کردند.

اگر بتوان تنها با یک کلمه رفتار اکثر اعراب نسبت به یهودیان را در طول سالهای جنگ توصیف کرد، آن کلمه "بی تفاوت" است که مرتباً در روایت های یهودیان از آن دوره دیده می شود. به عنوان مثال، یکی از سربازان سابق اردوگاه بیگاری بنزرت در خاطرات خود رفتار اعراب با کارگران یهودی را که سطل و بیل بر دوش از خیابان عبور می کردند اینگونه توصیف می کند: "اعراب با بی تفاوتی به آنها نگاه می کردند." ¹ یکی از تاریخ نگاران سالهای اولیه پس از جنگ می نویسد: "رفتار اکثریت جمعیت غیر یهودی تونس همانند مقامات صاحب قدرت [فرانسوی] بود: در رفتار آنها رگه هایی از همدردی وجود داشت، اما در آن عمدتاً نوعی بی تفاوتی سرد احساس می شد." ²

بی تفاوتی درجات متفاوت دارد. از یک سو، می تواند به نوعی انفعال سرد و بی روح اشاره داشته باشد که به موجب آن دست افراد بسته است و نمی توانند کاری انجام دهند. همانطور که در طول جنگ زندگی برای یهودیان در سرزمین های عرب دردناک بود، توده مردم عرب نیز از مصائب بسیار رنج می بردند. کالاها کمیاب و غذا جیره بندی شده بود، گرسنگی و بیماری تلفات زیادی به بار می آورد. به لحاظ سیاسی نیز وضعیت اعراب استوار نبود. از نظر بسیاری از آلمانی ها و شرکای اروپایی آنها، اعراب و یهودیان تفاوت چندانی نداشتند و شاید اعراب

تنها اندکی کمتر از یهودیان حقیر و پست به شمار می رفتند. یکی از افسران آلمانی با لحنی تهدیدآمیز به یکی از اعرابی که از مجازات یهودیان در حوالی تونس لذت می برد گفته بود: "نوبت شما هم خواهد رسید. کارمان که با یهودیان تمام شد به سراغ شما می آییم."³ اگر بی تفاوتی به این معنا بود که اعراب در اصل مشغول تأمین بقای خود- یعنی یافتن غذا، سرپناه، کار و مانند آن- بودند و نمی توانستند تلاش های خود را وقف آن کنند که همدردی طبیعی و انسانی خود را نسبت به یهودیان نشان دهند، بی تفاوتی آنها قابل درک و چه بسا برحق و زاینده نیاز بوده است.

از سوی دیگر، این بی تفاوتی شاید بازتاب بی اعتنائی سنگدلانه نسبت به یهودیانی باشد که صدها سال در جوامع عربی زندگی کرده - مورد حمایت قرار گرفته یا تحملشان کرده بودند و یا زیر دست قرارشان داده بودند. اگر منظور ناظران زمان حاضر از کلمه بی تفاوتی همین باشد، پس می توان گفت افراد بی تفاوت به صورتی ناگفته در این جنایات با خارجیان تباری کرده بودند. بدیهی است که بسیاری از اعراب نسبت به سرنوشت یهودیان هر نگرشی داشتند، در مورد ورود شکنجه گران آنها بی تفاوتی نشان نمی دادند. یکی از ترانه های محبوب بربر در این دوره چنین مضمونی داشت: "برو، برو، آرزو داشتم که همراهت بودم، هیتلر!"⁴ مارشال پتن، سرکرده حکومت ویشی به دلیل سن، دستاوردهای نظامی برجسته، اهمیت به خانواده، و تواضعی ظاهری که ماهرانه برای خود ساخته بود، از احترام و اهمیتی ویژه نزد بسیاری از اعراب برخوردار بود. پروفیسور الجزایری، احمد بن ذکری، یکی از اعضای شورای ملی حکومت ویشی نیز چنین می گوید: "از نظر ما مسلمانان، مارشال پتن یک شخص محترم و شریف است."⁵

ارائه توضیحات روشن در این باره ضروری است: تقریباً طبق تمام شواهد، اکثر اعراب نه در مبارزات های ضد یهودی - که فاشیستهای اروپایی در آفریقای شمالی به راه انداخته بودند- شرکت می کردند و نه از آن فعالان حمایت می کردند. فکر و ذکر اکثر اعراب بقا بود. از نظر سیاستمداران عرب، مبارزه با حکومت مستعمراتی به مراتب مهم تر از همکاری در آزار و اذیت یهودیان بود.⁶ اما اگر بتوان خرسندی برخی از اعراب از سقوط جمهوری فرانسه در برابر نیروهای آلمان نازی را توجیه کرد، احساس خشنودی و رضایت کلی از آزار و اذیت

یهودیان به دست اروپائیان حاکی از نوع بی تفاوتی نسبت به سرنوشت یهودیان است که به هیچ وجه از سر مهربانی نبود. از نظر اکثر اعراب، چندان مهم نبود که تحقیر استعمارگران فرانسوی تحقیر یهودیان را نیز در پی داشته باشد.

برخی اعراب در همدستی و شراکت در آزار یهودیان یک پله نیز بالاتر می رفتند؛ آنها نه تنها به تماشای تحمیل سیاست های وارداتی نژاد آزاری یهودیان می نشستند، بلکه آن را تحسین هم می کردند. هر چند که اعراب بازیگران اصلی این نمایش ضد یهودی نبودند، اما به نوعی مانند همسرایان نمایشنامه های یونانی ناظر آن بودند. در اینجا، گزیده هایی از شهادت شفاهی ناظران عینی برای نقل قسمتی دیگر از این روایت آمده است. جاد شاهر، یکی از سربازان سابق اردوگاه های کار صفصاف و سجنان، به یاد می آورد اعراب محلی به استقبال سربازان آلمانی می رفتند که یهودیان را در پایتخت کشور به رژه وا می داشتند. او به یکی از مصاحبه کنندگان می گوید: "مسلمانان، نیروهای نازی که یهودیان را دستگیر کرده و در تونس به رژه وامی داشتند، مورد تشویق قرار می دادند. مسلمانان در ایستگاه ماطور به طرف ما بطری های آبی را پرتاب می کردند که ما [تصمیم داشتیم] با آنها تشنگی یهودیان پیر و خسته را برطرف کنیم."⁷

یهوشوا دویب، یکی دیگر از بازماندگان اردوگاه بیگاری در تونس شهادت می دهد که هنگامی که آلمانی ها او و دوستان یهودی اش را در شهر به سوی محل کار به رژه وامی داشتند، "اعراب لذت می بردند." آنها به ما می گفتند: "بیل بزن، شالوم!" (یک نام رایج یهودی). منظورشان این بود که: "تا حالا تاجر و فروشنده بودید اما حالا دیگر باید سخت کار کنید." او همچنین می گفت که حتی خانم های عرب که طبق سنت محلی تقریباً همیشه باید در خانه می ماندند، از خانه بیرون می آمدند تا کارگران یهودی تحقیر شده را تماشا و مسخره کنند.⁸ ویکتور کوهن، اهل تونس می گوید هنگامی که آلمانی ها کارگران یهودی را در خیابانها می گرداندند، اعراب این شهر "ذات واقعی" خود را نشان می دادند. او می گوید: "آنها خوشحال بودند." "مسخره می کردند و می خندیدند:" بیلت را بردار! بیلت را بردار!"⁹

یهودا شاکمون که در بنغازی، لیبی تحت حکومت ایتالیا زندگی می کرد، می گوید طی سالهای جنگ باند‌های خیابانی عرب‌ها به قدری قوی و بی شرم شده بودند که یهودیان از ترک منازل خود بعد از تاریکی وحشت داشتند. او می گوید: "اعراب به ما پرتقال، گوجه فرنگی و سنگ پرتاب می کردند. تمام یهودیان بعد از ساعت 5 عصر در خانه‌های خود پنهان می شدند. درب خانه‌ها را می بستند (قفل می کردند) و تا صبح هیچ کس نمی توانست خانه را ترک کند."¹⁰

آلمانی‌ها به ارنست یهوشوا اوزان، که نماینده فروش در کسب و کار خانواده خود بود، دستور داده بودند در مزرعه‌ای در تونس به بیگاری بپردازد. او لذت و شادی خاص برخی از اعراب را از بدبختی و بیچارگی یهودیان به یاد می آورد: "نزدیک مزرعه‌ای که ما کار می کردیم، چند خانواده عرب زندگی می کردند که همیشه به ما می گفتند: "شهرتان، تونس، در اثر بمباران کاملاً از بین رفته... هیچکس در شهر تونس زنده نمانده." آنها می دانستند که ما اهل تونس هستیم و همیشه آماده بودند چنین حرف‌هایی به ما بزنند."¹¹

این معرکه‌گیران رنج و آزار، طبیعتاً از طبقات پایین اجتماع بودند. آنها از مکافات یهودیان لذت می بردند، زیرا با وجود تنگدستی تعداد بسیاری از یهودیان، آنان از نظر همگان جماعتی ثروتمند به شمار می رفتند. اعراب متعلق به طبقات بالای اجتماع تحمیل قوانین ضد یهودی را مورد تحسین قرار می دادند و حتی از کافی نبودن قوانین جدید شکایت می کردند. برخی از افراد برجسته عرب مدعی بودند که مقررات ضد یهودی دارای نقاط ضعف بسیاری است و به اندازه کافی به نفع جامعه محلی عرب نیست. در دسامبر 1940، یک روزنامه عربی در الجزیره پیشنهاد داد که مقامات حکومت ویشی مجوزی از آلمانی‌ها گرفته و بر اساس آن یهودیان را ملزم به پوشیدن لباسهای متمایز و خاص کنند: "باید استفاده از کلاههایی که اروپاییان و افراد محلی به سر می گذارند برای یهودیان ممنوع شود... پیشنهاد می کنیم که دولت، یهودیان الجزایری را به استفاده از کلاههای خاص خود، یعنی عرقچینهای اجدادی شان ملزم کند..." یک ماه قبل، در همان روزنامه نوشته شده بود که یهودیان چنان حيله گزند که برای محافظت اکثر اعراب از توطئه‌های آنها باید دست به اقدامات شدیدتری زد. در سرمقاله روزنامه البلاغ

چنین قید شده بود: "شاید تنها راه حل مؤثر، جداسازی یهودیان در جزیره یا صحرایی دورافتاده و تحت کنترل همه جانبه بین المللی باشد." البته این پیشنهاد به منظور حمایت از آرمان های صهیونیستی ارائه نشده بود.¹²

اگر برخی از اعراب از مشاهده وضع یهودیان لذت می بردند، بعضی از آنها نیز از رنج و مشقت یهودیان در جهت منافع اقتصادی خود سوء استفاده می کردند. هر چند که آنها باعث درد و رنج یهودیان نمی شدند، اما از وضع اسفناک یهودیان مستقیماً نفع مالی می بردند. آنها رفتاری پیشه می کردند که در چنین شرایطی رایج است: سودجویی و گران فروشی. با شروع جنگ، کمبود کالاهای اساسی و مواد غذایی در الجزایر و مراکش بیداد می کرد و پول اضافه ای که اعراب از یهودیانی که در شرایط دشوار بودند می گرفتند بدون شک از وخامت اوضاع می کاست. مثلاً مردم تونس در اوایل پاییز 1942 آغاز ماه رمضان پربرکتی را جشن گرفتند و آن کشور تا آغاز اشغال آلمانی ها ظاهراً وضعیتی عادی داشت. اما در پایان سال، قفسه های اجناس مغازه ها خالی شد، بازار سیاه رونق گرفت و اولین نشانه های گرسنگی پدیدار شد. بنابراین، این واقعیت که برخی از اعراب با افزایش قیمت مواد غذایی، اجاره مسکن و دیگر کالاهای ضروری از یهودیان سوء استفاده کردند، راه حلی منطقی برای شرایط دشوار به نظر می رسید. در توطئه بزرگ جنگ، این کارها نوعی سودجویی پیش پا افتاده به شمار می رفت. از نظر یهودیان مورد نظر اما، قیمت گزاف کالاهای اولیه، سرقت، فساد و ریا - که از خصوصیات اقتصاد بازار سیاه بود- اغلب تعیین می کرد چه کسی از این شرایط جان سالم به در خواهد برد و چه کسی قربانی خواهد شد.

شهادت ناظران عینی حاکی از موارد بی شماری از یهودیانی است که قربانی سیاست های سودجویانه اعراب در زمان جنگ شده اند. میریام لوی، اهل بنغازی می گوید ویرانی ناشی از بمباران هوایی و بلافاصله پس از آن غارت و چپاول اموال یهودیان اوضاع را وخیم تر می کرد. "اعراب از ما سوء استفاده می کردند. همیشه به دنبال پول بودند، اگر بمبی در خانه یهودیان می افتاد، تمام اموال آنها از دست می رفت، می دزدیدند و می بردند، هر چه می خواستند می کردند..."¹³ طبق گفته اسحاق یعقوب سمدجا اهل المارسا، یکی از شهرهای ساحلی لوکس اطراف تونس، برخی اوقات چپاول اموال یهودیان با مقیاسی وحشتناک صورت می گرفت: "در پایان بمباران ... ما وحشیگری اعراب را می دیدیم. می دیدیم که چگونه انگشتان [اجساد] را قطع می کردند تا انگشترها و جواهرات

و طلای یهودیان را بدزدند. می دیدیم که چطور گلوهای آنها را می بریدند تا گردنبندهایشان را به چنگ آورند. می دیدیم چگونه کمربندها را برای برداشتن سگک هایشان می بریدند....¹⁴ ویکتور کوهن، اهل تونس، روایتی از برادرش تعریف می کند که برای کار اجباری به روستایی دورافتاده فرستاده شده بود: در چهار روز اول، آلمانی ها به کارگران اصلاً غذا ندادند. عرب های بومی ابتدا به کارگران پوست پرتقال می فروختند. سپس فوراً پوست های فروخته شده را می دزدیدند. "[کارگران] داشتند از گرسنگی می مردند."¹⁵

یهودیان اعراب را به تلکه کردن پول های گزاف متهم می کردند؛ بخصوص وقتی یهودیان مجبور بودند از منازل بمباران شده خود در شهرها و شهرک های تونس گریخته و به روستاهای عربی واقع در حاشیه شهر پناه ببرند. کورین بوکویزا-هاکماون روایتی از دایی خود، آلبرت ناتاف، مالک ثروتمند اهل سوس نقل می کند. آلبرت "یک بسته بزرگ اسکناس" را به یک عرب ساکن روستای جمال می دهد تا برای خانواده اش که متفقین شهرشان را مورد حمله هوایی قرار داده بودند، پناهگاهی تهیه کند.¹⁶ یاکوف زریفی اهل روستایی نزدیک به صفاقس، دومین شهر بزرگ تونس، به یاد می آورد که اعراب بابت اجاره خانه یا آپارتمان چه مبالغ هنگفتی از یهودیان که آلمانی ها آنها را از خانه هایشان بیرون رانده بودند، مطالبه می کردند.¹⁷

در مراکش، برخی از افراد برجسته عرب با وضع قوانین ضد یهودی از سوی حکومت ویشی فرصتی یافتند تا اوضاع مالی و سیاسی خود را بهبود بخشند. محمد المکری، صدراعظم، ضرورت این امر را برای وزیر امور خارجه حکومت ویشی، پل بودوئن توضیح می دهد: قبل از اینکه فرانسویان کشور تحت الحمایه خود را تأسیس کنند، یهودیان 20 سال به جمع آوری ثروت می پرداختند و 10 سال این ثروت را در اختیار داشتند تا اینکه دولت آن را به سرقت می برد و این چرخه از نو تکرار می شد. اما با حمایت 28 ساله فرانسه، این چرخه دچار اختلال می شد، در نتیجه اگر مراکشی های هم فکر با آنان می خواستند این چرخه در 30 سال کامل شود، فقط دو سال وقت داشتند که با همکاری حکومت ویشی یهودیان را غارت کنند.¹⁸ و ظاهراً تعداد کثیری از مقامات مراکشی مایل به انجام این کار در موعد مقرر بودند. به عنوان مثال، پاشای مراکش از جامعه محلی یهودیان روی گرداند تا در برابر اتهام شرم آور و احتمالاً خطرناک طرفداری بیش از حد از فرانسویان از خود دفاع کند. او نه تنها این

ایده را که یهودیان محلی به منظور متمایز بودن از اعراب باید لباسهای خاص بپوشند مورد تحسین قرار داد، بلکه دست به اقدامی زد که یکی از تاریخ نگاران آن را "ضربه کاری" علیه یهودیان کلان شهر جنوب مراکش نامید، و آن هم زمانی بود که 100000 فرانک مالیات برای ساکنان مرکز یهودیان محلی (الملة) تعیین کرد. به همین ترتیب، پاشای شهر سلا (خواهر شهر رباط)، حکمی صادر کرد که بر اساس آن یهودیان از استخدام مسلمانان منع شدند.¹⁹ و در شهر بنی ملال، شهردار محلی مسلمان با همکاری بازرسان غیرنظامی فرانسوی حکمی صادر کرد مبنی بر اینکه هر اروپایی که قصد اقامت در شهر را دارد می تواند یکی از خانه هایی که یهودیان در آن سکونت دارند را برگزیند.²⁰ در حقیقت، مقامات حکومت ویشی اغلب می خواستند با توسعه سودجویی اعراب، توجه جمعیت محلی- که به طور بالقوه ناراضی بودند- را منحرف کنند. فرمانده موقت ژاندارمری تونس در گزارش ماهیانه خود در اوت 1941 چنین آورده است: "از آنجا که جمعیت بومی برای نخستین بار رنگ رفاه و آسایش را می بینند آرام هستند، اکثر آنها به ما وفادارند." هر چند که این فرمانده قدر مسلم تا حدی به نفع افراد مافوق خود گزافه گویی می کند، اما به گفته او، این وفاداری- که تا حدی وجود داشت- به دلیل ثروت های بادآورده ناشی از مبارزات ضد یهودی بود، نه موفقیت تبلیغات حامیان متحدین.²¹

این رفتار ناشایست و ننگین اگر نشانگر تمام سهم اعراب در مبارزات ضد یهودی در سرزمینهای عرب باشد، آنگاه خطاهای آنان سزاوار کمی بیش از اشاره ای گذرا در تاریخ بی طرفانه سالهای جنگ در آفریقای شمالی است. اگر تمام آنچه که اعراب برای پشتیبانی و حمایت از اروپائیان در اذیت و آزار یهودیان انجام دادند فقط لذت بردن از مکافات اقلیتی بود که از نظر بسیاری از مردم ثروت و امتیاز بیش از حد داشتند- و یا در این میان اندوختن پول بیشتری در دوران جنگ بود- پس متهم کردن آنها به همکاری در جنایات خارجیان دور از انصاف و عدالت است.

اما بسیاری از اعراب هنگامی که یهودیان را تا اردوگاه بیگاری به رژه وامی داشتند، کاری بیش از هورا کشیدن کنار گود انجام می دادند. آنها نیروی انسانی لازم - از نگهبان تا سرکارگر و مأمور قطار- برای آزار و اذیت یهودیان را فراهم می کردند. و اگر گفته های شاهدان بی شمار را باور کنیم، تعداد قابل توجهی از اعراب با تمایل

و حتی اشتیاق این کارها را انجام می دادند. گاه شور و شوق آنها به شکل خشونت بی دلیل و شبیه به سبعیت سادیستی بروز می کرد. و در پس زمینه ای از تشویق های نابهنجار هزاران عرب دیگر بود که این اعراب مانند مهره های اصلی ماشین جنگ نازی ها، حکومت ویشی و فاشیست کار خود را انجام می دادند. معرکه گیران فعال و تماشاگران منفعل، محیطی مناسب برای شرکت کنندگان مشتاق مهیا می کردند؛ اگر دو گروه اول کار خود را انجام نداده بودند، معلوم نبود که گروه دوم بتواند کار خود را بکنند. به همین دلیل- و نه علت دیگری- آنها صفحات آغازین فصل نقش اعراب در آزار و اذیت یهودیان در سرزمینهای عرب را به خود اختصاص دادند.

شرکت کنندگان مشتاق همه جا بودند و برای چرخاندن چرخ آزار و اذیت یهودیان هر کاری انجام می دادند. طبق شهادت بسیاری از ناظران عینی، در اجرای نقشه های اروپاییان آزادهنده یهودیان آفریقای شمالی؛ سربازان، پلیس و کارگران عرب، همه کم و بیش دست داشتند: از اجرای قوانین ضد یهودی تا به کار گماشتن کارگران یهودی و اداره اردوگاه های کار اجباری. از حوالی کازابلانکا تا صحراهای جنوب طرابلس، اعراب معمولاً به عنوان نگهبان، مأمور یا مراقب در اردوگاه های بیگاری فعالیت می کردند. به جز مواردی استثنایی، یهودیان (و سایر) اسرا از اعراب واهمه داشتند، زیرا آنان خادمان وفادار و مشتاق به خدمت به رؤسای نازی، ویشی و فاشیست بودند.

یهوشوا دویب در بازداشتگاه بدنام فیلیپ در بنزرت محبوس بود که شاید بتوان گفت یکی از وحشتناک ترین محل های کار در تونس به شمار می رفت. او به یاد می آورد یکی از پلیس های متعصب گشت محلی که رهبری گروهی از اعراب را به عهده داشت، یهودیانی را که تلاش می کردند از خطرات حاصل از بمباران شبانه بگریزند تعقیب و دستگیر می کرد. دویب می گوید: "او تعداد زیادی از اعراب را جمع می کرد تا ما را تهدید کنند و به ارتش آلمان بازگردانند." ²² تزفی حداد، اهل قابس در تونس، به خاطر می آورد که این وظیفه به مأموران عرب - و نه آلمانی یا ایتالیایی- محول شده بود که گروه 50 نفری کارگران را، که خود نیز متعلق به آن بود، صبح ها از اردوگاه به محل کار و عصرها از آنجا به شهر به رژه وادارند.²³

از نظر برخی از اعراب- یا شاید بسیاری از آنها- نگرهبانی از یهودیان و خدمت به آلمانی ها، ایتالیایی ها و فرانسوی ها یکی از جنبه های لازم و در عین حال تأسف بار جنگ بود. از این کارها کسی لذت نمی برد، بلکه فقط در آمدی کسب می کرد. اما آزار و اذیت یهودیان به دست نازی ها، فاشیست ها و حکومت ویشی برای بسیاری از آنها نیز فرصتی فراهم می کرد تا در مبارزات ضد یهودی اروپاییان شرکت کنند. این اعراب- چه به عنوان زیردست و چه به عنوان مأمور مراقب- شرکای تمام عیار آزار یهودیان در سرزمین های عرب هنگام جنگ بودند.

هر کجا شکنجه ای انجام می شد، اعراب در آن نقش داشتند. مثلاً نگرهبانان عرب هر روز زندانیان را در "اردوگاههای مجازات" در صحرا شلاق می زدند.²⁴ طبق یکی از روایات مربوط به الجزایر در خصوص خشونت در کلمب بیشار، یکی از بزرگترین اردوگاههای بیگاری حکومت ویشی، یک زندانی از پنجره بازداشتگاهی بیرون پرید و به صحرا گریخت، اما "توسط سربازان عرب سوار بر اسب تعقیب و دستگیر شد. آنها او را به اسب بسته و تا اردوگاه روی زمین کشیدند." سپس او را به مکانی وحشتناک به نام هجرات مجیل فرستادند که در آن تحت شکنجه قرار گرفت و پس از هشت روز جان سپرد.²⁵ در یکی دیگر از اردوگاه های کار اجباری حکومت ویشی به نام جنین ابورزق، فرمانده سادیستی، ستوان پیر دو ریکو زیر دست خود گروهی متشکل از یک سرباز آلمانی طرفدار فاشیست ها، یک آلمانی که شغل دوم او رهبری باند او باش ضد یهودی بود و یک پلیس عرب به نام علی گسنی داشت.²⁶ در جلفا واقع در صحرای الجزایر، فرمانده سادیستی دیگری به نام ژ. کابوش علاقه داشت زندانیان را برهنه کند و آنان را شلاق بزند. کابوش زندانیان را از روشن کردن آتش به منظور گرم کردن خود منع کرده بود. گفته می شود که در شب های بسیار سرد صحرا، آجودان عرب وفادار به کابوش- کسی که نسل امروز او را فقط به نام احمد می شناسند-²⁷ از اینکه اشخاص تحت سرپرستی خود از سرما یخ بزنند لذت خاصی می برد.²⁸ یک عرب نیز به عنوان مأمور مراقب در اردوگاه بیگاری مزرعه "دومرگ فریتا" نزدیک به شهر ماطور در شمال تونس مشغول به کار بود. روایات موجود حاکی از آن است که او 40 نفر از یهودیان بداقبالی را که محکوم به کار تحت نظارت او بودند بطور روزانه بدون دلیل مورد شکنجه و بد رفتاری قرار می داد.²⁹

یک افسر انگلیسی که در کمیته متفقین مسئول بازرسی و در نهایت آزادسازی اردوگاه های بیگاری حکومت ویشی بود، از نقش "سربازان محلی عرب" (الجومیر) در یک اردوگاه کوچک مجازات، نزدیک به شهرک معدن و راه آهن ابو عرفه در جنوب شرقی مراکش می گوید:³⁰

اردوگاه "عین الکوراک" تحت فرماندهی 6 افسر سابق لژیون خارجی فرانسه است... این اردوگاه را گروهی از سربازان محلی عرب (گروه اعراب بومی سرزمین های جنوبی) که تعداد آنها 60 نفر است، مورد حفاظت و نظارت قرار داده اند. این سربازان محلی عرب ... مسئول جلوگیری از فرار افراد "تحت تنبیه" هستند. آنها با اسلحه های مجهز به سرنیزه و اسلحه های پر از اردوگاه نگهبانی می دهند. به آنها دستور داده شده که اگر شخصی قصد فرار داشته باشد، او را هدف قرار دهند... سربازان محلی عرب بر بخشی از کارهایی که زندانیان انجام می دهند نظارت می کنند...

او همچنین می گوید که نگهبانان عرب اردوگاه شکنجه گر نیز بودند. آنها بر شکنجه "گور" [قرار دادن زندانیان در گور]- که من در فصل آخر به آن پرداخته ام- نظارت داشتند و مراقب بودند که زندانیان مانند مرده در مدفوع خود بی حرکت دراز بکشند و حتی برای کشتن حشره یا گریز از عقرب نیز تکان نخورند. او می گوید: "نگهبانان عرب کسانی را که جرأت می کردند سر خود را بالا آورند، سنگ باران می کردند یا با لگد و قنداق اسلحه مورد ضرب و شتم قرار می دادند."

در وزارت امور خارجه انگلستان یک سند از سال 1943 در باره "رفتار وحشیانه با یهودیان و خارجیان در مراکش" موجود است و در آن روایت پنج لهستانی یهودی دیده می شود که بعد از آزادی از اردوگاه های بیگاری حکومت ویشی موفق شدند خود را به لندن برسانند؛ در این سند جزئیات دهشتناک شکنجه "گور" و نقش نگهبانان عرب در اجرای آن ذکر شده است:³¹

از جرم هایی که باعث می شد کسی تحت شکنجه "گور" قرار بگیرد، کاری بود که یهودی آلمانی زلگو انجام داد. در ژانویه 1942، زلگو از ناحیه پا صدمه دیده و باندی روی زخم خود پیچیده بود. باند پانسمان مرتب لیز می خورد و پایین می رفت و او مجبور می شد کار خود یعنی جاده سازی را متوقف کند تا باند را بالا بکشد. به همین دلیل، گایر [لژیونر خارجی] دستور داد او را 15 روز تحت شکنجه "گور" قرار دهند. او نیز مانند دیگران باید روز و شب به پشت دراز می کشید. این در حالی بود که وی هیچگونه پوششی جز یک اونیفورم مندرس نظامی بدون لباس زیر به تن نداشت. او اجازه نداشت در "گور" تکان بخورد یا تغییر حالت بدهد. یک نگهبان عرب را کنار گورها گذاشته بودند تا مراقب باشد قربانیان بی حرکت در جای خود بمانند. 24 "گور" در یک ردیف قرار داشت. اگر کسی حرکت می کرد و نگهبان عرب در همان حوالی بود، او را با قنداق تفنگ می زد. اگر نگهبان عرب دور بود و دستش به آن شخص نمی رسید، به طرف او سنگ پرتاب می کرد. فقط بعد از توفان و باران، زمانی که آب گورها را پر می کرد آنها اجازه داشتند سر خود را کمی بالا بیاورند. آنگاه برای اینکه غرق نشوند، اجازه داشتند سنگی زیر سر خود قرار بدهند. از آنجا که آن منطقه از خاک رس پوشیده شده بود، سه روز طول می کشید تا آب خشک شود. یک بار [یکی از خبر چین ها] مجبور شد سه شبانه روز در آب دراز بکشد، اما او خوش شانس بود. آن زمان تابستان بود و اگر چه شب ها بسیار سرد بود، اما آب یخ نمی زد. زلگو چندان خوش شانس نبود. او در ژانویه به این شکنجه محکوم شد و آب موجود در گور بعد از توفان و باران شب هنگام یخ زد. پس از 15 روز او را با پاهای سرمازده از "گور" بیرون کشیدند. آنها او را به بیمارستان بردند و هر دو پایش را قطع کردند.... قربانیان اجازه صحبت با یکدیگر را نداشتند، هر چند که "گورها" فقط 40 سانتی متر از هم فاصله داشتند. شش عرب به نوبت کشیک می دادند و هر دو ساعت یک بار مرخص می شدند. گایر یا یکی از نگهبانان دیگر غذای قربانیان را می آوردند: 1 لیتر آب در ساعت 8 صبح، 250 گرم نان و یک لیوان آب در ساعت 12 و یک لیوان دیگر آب هنگام شب جیره غذایی آنها بود. آنها اجازه داشتند فقط در این 3 نوبت که نگهبانان حضور داشتند ادرار کنند. در غیر این صورت باید در لباسهای خود ادرار می کردند و در آن دراز می کشیدند. نگهبانان عرب نمی توانستند به آنها اجازه دهند از گورها خارج شوند. از آنجا که

اکثر زندانیان از اسهال خونی شدید رنج می بردند، دراز کشیدن زندانیان در کثافت خود بیشتر امری عادی بود تا یک استثناء.

در فصل 3، من در باره یک یهودی اهل لایپزیگ به نام هری الکساندر نوشتم که دو سال در صحرای جهنمی جلفا، یکی از وحشتناک ترین اردوگاه های کار اجباری حکومت ویشی در آفریقای شمالی دوام آورد. از لحظه ای که هری به ایستگاه راه آهن جلفا رسید، متوجه شد که در تجربه دشوار و مشقت بار خود نگهبانان عرب نقشی عمده داشتند:

به سربازان گزیده عرب، سپاهی می گفتند. آنها سوار بر اسب بودند. و افراد بسیار بی رحمی بودند. آنها تمام راه [از ایستگاه راه آهن] ما را که از میان شنزار و زیر آفتاب داغ دو یا سه مایل پیاده می رفتیم تا به اردوگاه برسیم شلاق می زدند. تمام راه ما را مورد ضرب و شتم قرار می دادند. و ما مجبور بودیم هر کسی را که بر زمین می افتاد به خاطر وجود زنجیرها به زحمت با خود بکشانیم.

بعدها هری الکساندر در نوار ویدیویی که برای موزه یادبود هولوکاست در ایالات متحده ضبط شده است، شکنجه خود به دست نگهبانان عرب را چنین شرح می دهد:

به دلیل کوچکترین قانون شکنی، ما را تا گردن در شن فرو می کردند. و اعراب روی سر ما ادرار می کردند. و اگر سرمان را حرکت می دادیم، با یک سنگ بزرگ آن را می شکستند. نباید حرکت می کردیم. حتی اگر مورد حمله عقرب، افعی یا مورچه یا هر جانور دیگری قرار می گرفتیم، نباید حرکت می کردیم.

هری و دیگر زندانیان اجازه نمی دادند شکنجه گران از شنیدن صدای فریاد ناشی از درد آنها لذت ببرند و به این صورت و بدون هیچ وسیله دفاعی در برابر آنان مقاومت می کردند.

تنها راه مقاومت و ایستادگی، تنها راه اعتراض به آن رفتار بی رحمانه، تسلیم نشدن در برابر مجازات آنها بود. آنها تا حدی که می توانستند ما را کتک می زدند... و ما ساکت و آرام و بدون کوچکترین صدایی رفتار آنها را تحمل می کردیم. هیچ صدایی از ما شنیده نمی شد. درد می کشیدیم. زخمی و خونین می شدیم. درد طاقت فرسایی را تحمل می کردیم. و هر چه بیشتر به شیوه خودمان در برابر آنها مقاومت می کردیم، بیشتر ما را می زدند، مجازات های بیشتر، سنگین تر و طولانی تری برای ما در نظر می گرفتند، بیشتر کتکمان می زدند، در طول روز به ما آب نمی دادند، دو روز به ما غذا نمی دادند، تمام روز در زیر آفتاب داغ آفریقا ما را به تیرک می بستند، یک سطل مورچه روی سر ما می گذاشتند، ما را تا گردن در شن می کردند و روی سرمان ادرار می کردند، بر سرمان می کوبیدند. اما هر چه با ما می کردند، صدایمان در نمی آمد.

هری در پاسخ به این پرسش که آیا اعمال این نگهبانان عرب را می توان با بهانه " اطاعت از دستور مافوق " توجیه کرد، می گوید:

نه، نه، نه! نگهبانان خود مسئول رفتار وحشیانه و بی رحمانه شان بودند. هیچ کس به آنها نگفته بود تمام مدت ما را کتک بزنند. هیچ کس به آنها نگفته بود ما را با زنجیر به هم ببندند. هیچ کس به آنها نگفته بود ما را زیر ضربات زنجیر و شلاق لت و پار کنند... هیچ کس به آنها نگفته بود ما را برهنه به تیرک ببندند و کتک بزنند و از بازو آویزانمان کنند و روی ما با شلنگ آب بریزند، تا گردن ما را در شن فرو ببرند و بر سرمان بکوبند یا روی سرمان ادرار کنند. هیچ کس به آنها نگفته بود این کارها را بکنند. آنها فقط به ما گفته بودند که باید در راه آهن کار کنیم. اما هیچ کس به آنها نگفته بود چقدر یا چگونه... نه، آنها خود مسئول رفتارشان بودند و از کارهای خود لذت می بردند. این لذت و خشنودی را می شد در چهره هایشان مشاهده کرد؛ آنها از کارهای خود لذت می بردند.³²

در برخی موارد، سربازان عرب از قدرت و سلاح خود سوء استفاده می کردند تا یهودیان را به وحشت بیندازند. بعد از "عملیات مشعل"، یک یهودی مراکشی به نام موریس ماراچی در نامه هایی به دیپلماتهای انگلیسی و آمریکایی به شرح یک سلسله از موارد "سوء استفاده از قدرت" توسط اعراب پرداخت. او در این نامه ها نوشت که سربازان عرب به طور غیرقانونی وارد منازل شده و از مردم اخاذی می کردند؛ "حتی شب را هم در کنار خانم خانه تا صبح به سر می بردند."³³ سربازان عرب از خوشحالی یهودیان به دلیل شکست سریع نیروهای حکومت ویشی توسط آمریکایی های انگلیسی تبار در "عملیات مشعل" بسیار خشمگین بودند و با قفل کردن دروازه های مرکز یهودی نشین رباط به مدت سه هفته و زندانی کردن هزاران یهودی در شرایط فلاکت بار "الملة" انتقام خود را گرفتند. روایات دسته اول حاکی از آن است که سربازان عرب طی این تجربه دشوار، اهانت به یهودیان را به آزار و اذیت آنان افزوده و محل سکونت و غذای یهودیان شهر رباط را نیز به زور از آنها می گرفتند. مشکلات مشابهی در شهرهای اطراف محل حکومت، مثل مکناس و فاس نیز ثبت شده بود؛ تاریخ نگاری "شرکت فعال" مأموران دولتی، پلیس، سربازان اروپایی و "عوامل بومی" را نیز به آنها اضافه کرده است.³⁴

در تونس، عامه اعراب محلی- که با بازگشت سربازان عرب مرخص شده بعد از تسلیم ارتش فرانسه به آلمان بر تعدادشان افزوده شده بود- اغلب نظرشان به سمت یهودیان جلب شد.³⁵ در اوت 1940، شهرهای کاف، عباقصور، مختار و سلیانه صحنه شورش و چپاول یهودیان بود. این اعمال خشنونت بار که با شایعه ربوده شدن یک دختر جوان مسلمان توسط یهودیان آغاز شد، در واقع نمایانگر افزایش احساسات ضد یهودی در زمانی بود که یهودیان به دلیل کمبودهای ناشی از جنگ نیز مورد سرزنش و ملامت قرار می گرفتند.³⁶ فرانسوی ها، البته خود را به دلیل افروختن آتش احساسات ضد یهودی ملامت می کردند، اما ترس بزرگتر آنها در آن زمان- به گفته ژنرال فرانسوی، دریاسالار استوا- "نارضایتی و آشوب مسلمانان" بود که احتمالاً به ناآرامی و شورش های ضد فرانسوی می انجامید.³⁷ مقامات فرانسوی هنگامی که از پوچی اسفناک آن دوران می گفتند، یهودیان را مسئول مصیبت های خود می دانستند. وزیر امور خارجه حکومت ویشی، پل بدوئن، یک بار استوا را ترغیب کرد که به رهبران یهودی با زبانی "رک و صریح" هشدار دهد که از تحریک و آشوب علیه طرفداران مارشال پتن دست بردارند و بی سر و صدا به آزار و اذیت تن دهند. او همچنین به استوا دستور داد رضایت اعراب را به طریقی

پنهانی جلب کرده و اعراب متهم به چپاول و سرقت به دلیل شرکت در شورشهای ضد یهودی را از زندان آزاد کند.³⁸ با این وجود، خشونت کماکان ادامه یافت. در نوامبر 1940، یک شورش ضدیهودی در دقاش به وقوع پیوست. در اوایل سال 1941، جامعه یهودیان قفصه نیز دچار شورش شد.

سپس در ماه مه 1941، شهر ساحلی قابس صحنه بدترین جنگ در سرتاسر آفریقای شمالی شد و طغیان خشونت، غارت و قتل سه روز به طول انجامید. آنچه که با حمله یک گروه سی نفره از اعراب به یک کنیسه - احتمالاً با شنیدن خبر سقوط رژیم نوپای طرفدار نازی ها در عراق - آغاز شد، به جنونی خشونت بار انجامید که 8 کشته و 20 مجروح یهودی بر جای گذاشت.³⁹ در اینجا نیز، پلیس محلی عرب، در بهترین شرایط نالایق و در بدترین شرایط شریک جرم بود.⁴⁰

حمله به قابس هراس انگیز بود. یکی از بازماندگان به نام یوسف هوری آنچه که بر سر همسایه اش - زنی به نام آفیلا راکاش - آمد را به خاطر دارد. هنگامی که یک باند از عرب های محلی به خانه راکاش حمله کردند، او در آشپزخانه کوچک خود مشغول تهیه شام برای خانواده اش بود. طبق گفته های هوری، آنها کاسه سوپ داغ را برداشتند و روی راکاش ریختند، او را در منزل خود شکنجه دادند، سنگسارش کردند و کشتند.⁴¹ یوسف میمون، یکی دیگر از بازماندگان به یاد می آورد که در یکی از محله های شهر قابس، شب قبل از شورش، همسایگان عرب و یهودی برای برگزاری جشن - خوردن و نوشیدن - دور هم جمع شده بودند. همان مردمی که یک شب با یهودیان غذا خورده بودند، شب بعد به آنان حمله کردند. او می افزاید: "اگرچه رابطه ما با هم خوب بود، اما در بین آنها کسانی هم بودند که از یهودیان متنفر بودند، فقط به این دلیل که ما یهودی بودیم."⁴²

تزی فی حداد، که انتهای یک خیابان عمدتاً عرب نشین نزدیک قهوه خانه ای زندگی می کرد، به یاد می آورد که مادرش با احساس اولین نشانه های خطر، برای یافتن خواهرش از خانه بیرون رفت. او نمی تواند فراموش کند که چگونه به محض خروج مادرش از خانه، یک عرب او را نقش بر زمین کرد و یک عرب دیگر او را گرفت و سعی کرد گلویش را ببرد. تزی فی حدادهای مادرش را می شنود، به خیابان می دود و می بیند خون روی صورت و

پاهای مادرش جاری شده است. سرانجام پدر ترفی از راه می رسد و برای کمک به همسرش می شتابد. مادرش به طرز معجزه آسایی نجات یافت. اما تا آخر عمر اثر زخم روی گلویش باقی ماند.⁴³

بعد از در هم ریختن نظم شهر قابس، پلیس حکومت ویشی برای اولین بار با قاطعیت وارد عمل شد. اما این عملکرد پلیس ناشی از همدردی با قربانیان یهودی نبود. فرانسوی ها بیشتر نگران وضعیت خود بودند: شورش امکان داشت منجر به هرج و مرج شود و قدرت و اعتبار فرانسه را به خطر بیندازد. در حقیقت، مقامات استعمارگر اغلب این مسئله را مورد توجه قرار می دادند که تسلیم فرانسه به آلمانی ها موجب از میان رفتن اقتدار و تسلط فرانسوی ها بر اعراب خواهد شد و اعراب نیز از این نقطه ضعف سوء استفاده خواهند کرد. استوا این تلگراف را به افراد مافوق خود در حکومت ویشی فرستاده بود:

باید بدانیم که مدتی است اعتبار آلمان ها افزایش یافته است. این امر باعث خواهد شد که مسلمانان خود را بیش از پیش برتر از یهودیان بدانند، زیرا یهودیان به انگلستان و آمریکا اعتماد دارند... و بدون شک حضور افسران آلمانی در قابس، حتی بدون کوچکترین مداخله، موجب می شود اعراب تصور کنند که در صورت شورش مورد حمایت قرار خواهند گرفت. [قبلاً توضیح داده بودم که] این تصور نگران کننده در میان تونسی ها و حتی در ملازمان بیگ وجود دارد که هیتلر ارباب کل جهان است و فرانسه، حاکمیت خود را بر این کشورها را مدیون سخاوت پیشوا است.⁴⁴

استوا برای احیای ایده تفوق و تسلط فرانسه دستور داد چند مجرم عرب را دستگیر کنند که پنج نفر از آنها پس از مدتی در قصبه تونس اعدام شدند. اما حوادث قابس هم یهودیان و هم اعراب را آزرد و محتاط کرده بود. یهودیان که دهها سال به فرانسه به عنوان یک قدرت پشتیبان اعتماد کرده بودند، حال احساس می کردند که فرانسویان بسیار کند عمل می کنند و بیش از حد نگران احساسات اعراب هستند. اعراب نیز که به نوبه خود اغلب به دولت ویشی به دلیل وضع قوانین سخت ضد یهودی به دیده تحسین می نگریستند، از مقامات محلی فرانسوی دل خوشی

نداشتند، چرا که آنها اعراب را فقط به علت رعایت نکردن تمام جزئیات قانونی و زیاده روی در اجرای قوانین ضد یهودی مجازات می کردند.⁴⁵

نگهبانان عرب که زیر دست افسران آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی در اردوگاه های بیگاری کار می کردند، تنها اعراب اونیفورم پوش موافق با نیروهای متحدین نبودند. ارتش کوچکی از سایر اعراب نیز داوطلب خدمت به صورت مستقیم در واحدهای ویژه آلمان یا در تشکیلات شبه نظامی بودند که همراه با نیروهای متحدین می جنگیدند یا از آنها پشتیبانی می کردند.

نیروهای فالانژ در آفریقا- که به آنها لشکر داوطلبان فرانسوی در تونس هم گفته می شد- ابتدا توسط افسران ویشی پس از عملیات مشعل تشکیل شد. این واحد متشکل از 400 سرباز بود، که تقریباً یک سوم آنها عرب و بقیه مجموعه ای رنگ وارنگ از اروپائیان ناباب طرفدار فاشیست ها بودند. در فوریه 1943، ارتش آلمان کنترل کامل فالانژ را به عهده گرفت. در سال بعد، این واحد با سربازان انگلیسی و همچنین نیروهای آزاد فرانسه به جنگ پرداخت. فرمانده این واحد، پی یر کریستوفینی، در سال 1944 توسط یک دادگاه نظامی فرانسوی به جرم خیانت محکوم و اعدام شد.

تشکل دوم، تیپ آفریقای شمالی بود که این بار همه عرب بودند. در این تشکل گروهی از داوطلبان الجزایری خدمت می کردند که تحت نظارت آلمان و توسط یک افسر سابق فرانسوی به نام محمد المادی- ضد یهودی افراطی مشهور به "محمد اس اس"- بنا نهاده شد. این واحد با پارتیزان های منطقه دوردونه فرانسه به مقابله پرداختند.⁴⁶

علاوه بر این گروههای شبه نظامی، آلمانی ها تلاش کردند تا واحد ویژه ای متشکل از سربازان عرب تحت فرماندهی خود تشکیل دهند. در ژانویه 1942، آنها گردان آموزشی آلمانی-عرب را به راه انداختند. در این گردان، اعرابی حضور داشتند که بعد از خدمت در ارتش انگلیس یا فرانسه به اسارت گرفته شده بودند. داوطلبان اهل مصر، لونت و حتی از مناطق دورتر مانند عربستان سعودی نشان دادند که از نظر آنها فرقی میان استعمارگران

نفرت انگیز انگلیسی یا فرانسوی وجود ندارد: آلمانی ها از تنفر اعراب نسبت به هر دو بهره برداری می کردند. هر سرباز یک بازوبند ویژه به دست داشت که روی آن عبارت "عربستان آزاد" به زبان آلمانی و عربی نقش بسته بود. شاید معروف ترین تشکل عرب در ارتش آلمان، "واحد تشکیلات ویژه" (Sonder Verbände) 287 بود که لشکر آلمان-عرب نیز نامیده می شد و از سه گردان شامل پرسنل عرب و یک افسر آلمانی تشکیل شده بود. در این گروه های فرعی مختلف، لشکر سربازان عرب در عرصه های بی شمار جنگ، از قفقاز تا یونان و تونس و علیه پارتیزان های یوگسلاو خدمت کرده بودند.

آلمانی ها معمولاً چندان ارزشی برای صلاحیت این واحدهای داوطلب عرب قائل نبودند؛ حتی وقتی به اجبار آنها را به جنگ می فرستادند. از نظر آلمانی ها، هنوز از آنها کاری بیش از پس قراولی یا دفاع ساحلی بر نمی آمد. اما حداقل یک استثناء وجود داشت: یک واحد ویژه تخریب و مهندسی متشکل از حدود 100 عرب توسط یکی از افسران آلمانی به نام کاپیتان شاخت از تیپ چتربازی اول مستقر در الحمامات تونس دست چین شده بودند. طبق گفته شاخت، این واحد ترکیبی از اعراب "مراکش، الجزایر، تونس، سنوس، طوارق، سوریه، مصر، عراق و اعراب بادیه نشین" بود. آنها برای آموزش در یک مدرسه چتربازی با مقرراتی سخت و خشن به نام ویتشتوک عازم برلین شدند و سپس در نبرد تونس، پشت خطوط متفقین به صورتی کارآمد و تأثیرگذار جنگیدند.

تخمین تعداد کل اعراب داوطلب جنگ در کنار آلمانی ها مشکل است. طبق گفته یکی از ناظران نظامی، حدود 13000 عرب در طول جنگ داوطلب خدمت در نیروهای متحدین شدند. نیمی از این تعداد مستقیماً در ارتش آلمان و سایر واحدهای آلمانی بودند و بقیه در خدمت ارتش حکومت ویشی فرانسه بودند. همکاری مستقیم نظامی آنها قابل اغماض بود، اما قابل توجه است که آنها "فیلمهای تبلیغاتی فراوانی برای تلاشهای جنگی آلمان تهیه کردند."⁴⁷

این افراد بنا به دلایل بی شماری به آلمانی ها ملحق شدند. برخی از آنها به دلیل خشم و نفرتی که از استعمارگران فرانسوی داشتند، هر کشوری که آنها را شکست می داد را تحسین می کردند. سایرین مایل بودند با طرف برنده جنگ باشند، بویژه زمانی که متحدین در حال پیروزی بودند. و برخی نیز انگیزه های اقتصادی داشتند؛ در شرایط

دشوار و سخت به دنبال کار و پول درآوردن بودند. البته تنفر از یهودیان نیز بی تأثیر نبود. پوسترها و اعلامیه های مربوط به آن دوره نشان می دهد که مسئله یهودیان درونمایه اصلی تبلیغات متحدین و بدون شک، عامل اصلی تحریکات بود. اگرچه هیچ مدرک خاصی مبنی بر شرکت واحدهای اعراب در حملات علیه یهودیان تحت فرمان یا به ترغیب آلمانی ها وجود ندارد، اما حضور آنها قابل توجه است، چرا که نشان از تعهد مشتاقانه برخی از آنها به مشارکت در اقدامات گسترده جنگی آلمان دارد.

دسته دیگر از "افراد شرور" - که در نردبان تبنانی و توطئه یک پله بالاتر قرار داشتند- اعرابی بودند که خود برای کمک مستقیم به آزار و اذیت یهودیان داوطلبانه خدمت می کردند. هیچ کس این اعراب را مجبور نکرده بود با مقامات آلمانی همکاری کنند، از افسران گشتاپو - و نه فقط افراد معمولی ارتش آلمان- در خانه های خود پذیرایی کنند، کارگران یهودی را مورد تعقیب قرار دهند، به قصد دزدی وارد خانه های آنها شوند و اموال آنها را به غارت ببرند، یا هموطنان یهودی خود را لو بدهند.⁴⁸ این اعراب به صورتی همه جانبه در سببیت نازی ها، عوامل حکومت ویشی و فاشیست ها علیه یهودیان محلی شریک بودند.

در بایگانی ملی تونس، شهادت های شفاهی ناظران عینی فرانسوی و عرب علیه شخصی به نام یوسف بن حمیده بوفهری موجود است. طبق این اظهارات، بوفهری به عنوان یکی از اعضای مسلح جوخه آلمان، گشتی های آلمانی را هدایت می کرد و به غارت منازل و مکانهای تجاری می پرداخت و حتی به گروهی دیگر از اعراب که به اجبار به خدمت گرفته شده بودند دستور داده بود که برای آلمانی ها کار کنند.⁴⁹ در پرونده دیگری، یکی از مقامات حکومت ویشی نقل می کند که چگونه "تونسی های جوان به همراه سربازان (آلمانی) وارد خانه های یهودیان شده و با تهدید از آنها خوراکی و نوشیدنی می گرفتند. یهودیان هنگامی که [تونسی ها] از آنها همسر و دخترانشان را طلب نمی کردند، خود را بسیار خوش شانس می دانستند..."⁵⁰

آموس شوفان که خانواده اش همراه با پدر بزرگ بیمارشان در زمان اشغال در قابس زندگی می کردند از صبحگاه شنبه ای (سَبْت) در سال 1943 می گوید که سربازان آلمانی برای دستگیری کارگران یهودی وارد شهر شدند.

سربازان با راهنمایی دو مترجم عرب وارد کنیسه اصلی شهر شدند. آموس به یاد می آورد که پدرش از آلمانی ها خواست تا اجازه بدهند عبادت کنندگان دعای خود را به پایان برسانند، اما آنها نپذیرفتند. وقتی خاخام محلی از همه خواست که از کنیسه خارج شوند و سرنوشت خود را بپذیرند، پدر آموس با اعرابی که در شهر دیده بود و می شناخت درگیر شد. البته او بازنده این درگیری بود. آلمانی ها و اعراب با هم او را کتک زدند و روی زمین کشیدند. آنها او را به همراه دو پسر بزرگش به باند موقت محلی هواپیما بردند تا در قسمت تخلیه مهمات نظامی کار کنند. آموس با تحقیر می گوید اعراب بدترین نوع همدست و شریک در خیانت بودند: آنها "آدم فروش" بودند.⁵¹

یک روزنامه نگار انگلیسی، که ساعتی بعد از اینکه آلمانی ها شهر قفصه را ترک کردند، همراه با سربازان متفقین وارد شهر شده بود، از میزان چپاول و غارت حیرت کرد. فیلیپ جوردن در خاطرات زمان جنگ خود چنین می نویسد: "کلیه اموال یهودیان شهر توسط اعراب و به تحریک آلمانی ها غارت شده بود." "حتی در و پنجره ها را هم دزدیده بودند. وحشتناک بود."⁵²

پل گز در یادداشت های روزانه خود شرح می دهد که چگونه سربازان آلمانی و "اوباش عرب" همراه با هم آخر شب به خانه های یهودیان تونس حمله می کردند. او می نویسد که در ابتدا غارتگران به سرقت های کوچک و آزار و اذیت عابران محلی می پرداختند. اما با گذشت زمان، اوضاع وخیم تر شد. او به یاد می آورد که در یکی از شبهای اواسط ماه ژانویه، "آلمانی ها و نوچه هایشان وارد منازل شخصی شده و به اخاذی پول و مواد غذایی پرداختند. آنها از طریق تهدید با اسلحه، به دو زن در مقابل چشمان شوهر و فرزندان شان تجاوز کردند." سرانجام، مقامات آلمانی نیز از شدت بی قانونی و هرج و مرج ناشی از اتحاد اعراب-آلمانی ها ابراز نگرانی کردند. و فرماندهان ارتش آلمان با صدور حکم ممنوعیت ورود سربازان آلمانی به مراکز یهودی نشین تونس، مشکل را حل کردند.⁵³

یهودیانی که از اشغال آلمان جان سالم به در بردند، اغلب داستانهایی از خبرچینیهای عرب نقل کرده اند. مثلاً تزیی حداد می گوید که چگونه در صبحگاه شنبه ای در سال 1943، دو راهنمای عرب دو آلمانی را به منازل تمام طلافروشان شهر زادگاه او، قابس هدایت کردند تا از تک تک آنان اخاذی کنند.⁵⁴ طبق گفته های موریس یاعیش، اعراب به همراه سربازان آلمانی در سراسر شهر تونس به دنبال یهودیان بودند و از آنان می خواستند کارت های شناسایی خود را نشان دهند.⁵⁵ حاییم مازوز به خاطر می آورد که چگونه "اعراب، آلمانی ها را علیه ما تحریک می کردند" و یهودیان را در خیابانهای شهر الحامه به آنها نشان می دادند؛ او به یاد می آورد که آنها می گفتند: "این یک یهودی است"، "این یک یهودی است".⁵⁶ همسر ابراهام سارفاتی، اهل گولت، از اعرابی می گوید که "از ایجاد دردسر برای یهودیان لذت می بردند... من می شنیدم که گروه ها (آلمانی) و اعرابی که آنها را به منازل یهودیان راهنمایی می کردند، می گفتند: 'آنجا زیگ زاگ.' که به معنی فاحشه است."⁵⁷

پل گز، که مسئول خدمات استخدامی یهودیان در تونس بود از اعرابی می گوید که به دلیل حمله متفقین به فردوگاه العوینه در تونس و کشته شدن دهها نفر بسیار عصبانی بودند. آنها از سر انتقام جویی، به گروهی از یهودیان حمله کرده و 6 نفر از آنها را به اتهام علامت دادن به بمب افکن های متفقین به آلمانی ها تحویل دادند. البته یهودیان شانس آوردند که حتی آلمانی ها نیز به پوچی این ادعا پی بردند؛ زیرا غیرممکن بود که خلبانی بتواند از ارتفاع بیش از 15000 پایی با دست علامت دادن کسی را ببیند. اما به گفته گز، یهودیان مدتی دراز در بیم جان خود بودند- و ترس آنها نیز بی دلیل نبود.⁵⁸

یک دانشجوی جوان خاخامی به نام ویکتور ناتاف اهل آریانا در حومه تونس نیز مورد اتهام مشابهی قرار گرفت که به قیمت از دست دادن جانش تمام شد. با کنار هم گذاشتن مدارک مختلف اینطور به نظر می رسد که 4 عرب محلی از شهر آریانا، که خانواده ناتاف همه آنها را از قبل می شناختند، در 13 دسامبر 1942 ناتاف را به آلمانی ها تحویل دادند. آنها او را به کمک به بمب افکن های متفقین از طریق فرستادن علامت متهم کردند. در حقیقت تنها کاری که ناتاف انجام داده بود این بود که شمع های سبب را روشن کرده بود که از پشت پرده های تیره پنجره های تمام منازل تونس به صورت لرزان دیده می شد. عصر همان روز، یک سرباز آلمانی همراه با چهار عرب به

منزل ناتاف ریختند و او را که خواب بود دستگیر کردند. شش روز بعد، او را بدون محاکمه گناهکار شناختند و تیرباران کردند. در 21 دسامبر، دو روز بعد از اعدام، اطلاعیه کوتاهی با این مضمون در مجله تونس چاپ شد: "ویکتور ناتاف یهودی به دلیل به خطر انداختن امنیت سربازان آلمانی به مرگ محکوم شد."

بعد از تصرف تونس توسط متحدین، والدین ویکتور تلاش کردند که مقامات فرانسه آزاد را متقاعد به پیگرد قانونی چهار عرب بکنند. طبق شکایت پلیس- که بر اساس اظهارات مادر ویکتور، نینیت ناتاف، تنظیم شده بود- یکی از اعراب به نام "سعید بن مصطفی الغومر اسنی" به دلیل اختلاف مالی مربوط به افتتاح یک مغازه نانوائی کوچک از خانواده ناتاف کینه به دل داشت. اگرچه استشهاد رسمی خانم ناتاف در بایگانی تونس موجود است، اما غیر از آن مدرک مکتوب دیگری وجود ندارد. اطلاعی در مورد پی گیری مقامات فرانسوی و یا دستگیری آن چهار عرب در دست نیست. آنچه مشخص است این است که مردم آریانا، ویکتور و بی عدالتی در حق وی را فراموش نخواهند کرد. آنها به یاد ویکتور نام خیابانی که خانواده وی در آن زندگی می کردند را تغییر دادند. البته آن خیابان دیگر به نام او نیست.⁵⁹

آموس شوفان نیز که در کودکی داستانهای بسیاری از عموی خود درباره حوادث روستای عمدتاً عرب نشین حاجب العیون شنیده بود، روایتی از اخاذی و قتل های وحشیانه آن دوران از قول دیگران گفته است. در طول جنگ، اعراب محلی اغلب یهودیانی را که به حوالی شهر پناه می بردند، تلکه می کردند و مورد تهدید قرار می دادند که در صورت فرار از بیگاری، آنان را به آلمانی ها معرفی می کنند. روزی گروهی از سارقان عرب جلوی عمو و یکی از دوستان او را در جاده گرفتند و از آنها نه تنها پول بلکه لباسهایشان را نیز مطالبه کردند و آنها را مجبور کردند که برهنه به خانه بازگردند. عصر همان روز، این گروه سارق به خانه یکی از دیگر یهودیان روستا هجوم بردند و خانواده ساکن در آن را تهدید کرده و از آنها پس اندازشان را مطالبه کردند. امن آ که از مقدار پولی که پدر فقیر خانواده به زحمت فراهم کرده بود راضی نبودند، کودک 1 ساله وحشت زده او را برداشتند و بیرون بردند و روی بوته های کاکتوس پرتاب کردند. طبق گفته آموس، کودک به دلیل برخورد با خارهای کاکتوس به طرز دردناکی جان سپرد. در سال 2003، زمان مصاحبه با آموس، پدر کودک هنوز زنده بود و در بیرشفا در

منطقه ای به نام نجو در جنوب اسرائیل زندگی می کرد، اما دهها سال بود که راجع به این واقعه با کسی صحبت نمی کرد.⁶⁰

گروه کوچک اما بانفوذی از اعراب تونسی نیز بودند که زندگی خود را بدون چون و چرا در اختیار آلمانی ها قرار داده بودند. مثلاً، طایفه جلاتی عقبی، حتی هتل خود در بلوار باب المناره را در اختیار مقامات آلمانی قرار داده بودند.⁶¹ تعدادی از اعراب تا حدی با آلمانی ها متحد شده بودند که حتی آنها را هنگام عقب نشینی به اروپا همراهی کردند. از جمله می توان به رشید دریس، رهبر جوانان مسلمان طرفدار نازی ها و بازرگانی به نام حمادی بوجمه اشاره کرد که ظاهراً به دلیل رابطه با مقامات اشغالگر آلمان توانست در سوئیس اقامت گزیند. یکی از دیگر افراد سرشناس، شیخ روستای اولاد اکرم، چنان خود را نزدیک به متحدین می دانست که زمانی که به پشت جبهه انگلیس رسید سعی کرد به سمت جبهه آلمان بگریزد. همچنین، گفته می شود که زمان خروج آلمانی ها از شهر قابس، هم شهردار و هم قاضی محلی همراه با آنها شهر را ترک کردند.⁶²

به دنبال عقب نشینی آلمان و سقوط نهایی حکومت ویشی در تونس، رژیم فرانسه آزاد تعداد بی شماری از مقامات، کارمندان دولت و نیروهای پلیس را به دلیل همدستی پاکسازی کرد. تعداد قابل توجهی از این نیروها عرب بودند.⁶³ اما در بسیاری از این موارد، در گزارشات رسمی دلیل اصلی این مجازات مشخص نشده است: آیا این اعراب به دلیل همکاری با آلمانی ها مجازات شدند؟ آیا به دلیل آزار و اذیت یهودیان مجازات شدند؟ یا به دلیل سوءاستفاده از اشغال کشور توسط آلمانی ها در جهت پافشاری بر سیاست های ملی گرایانه، ضد مستعمراتی و ضد فرانسوی خود مجازات شدند؟ از نظر مقامات فرانسه- هم حکومت ویشی و هم فرانسه آزاد- ایجاد اختلال در نظم به دلیل ملی گرایی تونسی ها مستحق مجازات به مراتب سنگین تری بود تا همکاری در مبارزات آزار و اذیت اغلب خشونت بار یهودیان. پاکسازی اعراب به دلیل عضویت مخفیانه در یک کانون ملی گرا قابل درک است؛ اما پاکسازی آنها به دلیل تباری در فعالیتهای ضد یهودی موضوعی پیچیده و مبهم است. در حقیقت، بایگانی های مستعمرات با ارائه نمونه هایی از آنچه که به احتمال زیاد فعالیتهای ضد یهودی در لفافه اصطلاحات ملی گرایانه بود، این پرونده را قابل عرضه کردند.⁶⁴ اعراب معمولاً متهم به "چپاول و غارت" می شدند؛ که اغلب به معنای

سرقت اموال از منازل و یا مکانهای تجاری رها شده یهودیان بود. اما هیچ اشاره ای به رابطه این اعمال با یهودیان نمی شد.⁶⁵ در سرکوب های متعصبانه ملی گرایان تونس، نیروهای "آزادی بخش" فرانسه آزاد تونس کمتر از نیروهای حکومت ویشی دخیل نبودند. در فهرست اسامی 33 نفر از اعراب مشکوک به فعالیت‌های ضد فرانسه طی دوران اشغال آلمانی ها - که متعلق به دوران پس از آزادسازی است- نام 8 نفر از مقامات دادگاه سلطنتی، تعدادی از مبلغان ضد فرانسه و فقط یک نفر شرکت کننده در فعالیت‌های ضد یهودی عنوان شده بود. از فهرستی 106 نفره از اعراب که به دلیل ارتکاب اعمالی در دوران اشغال آلمان محاکمه شده بودند، 7 نفر به مرگ و 24 نفر دیگر به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شدند. بعضی از آنها به دلیل خدمت داوطلبانه در ارتش آلمان، خبرچینی به آلمانی ها یا کمک به آنها در مصادره اموال یهودیان و بسیاری از آنها نیز به دلیل "غارت" یا "سرقت" منازل خالی محکوم شدند. با وجود اینکه یهودیان تقریباً قربانی بسیاری از این جنایات بودند، در کل پرونده کوچکترین اشاره ای به آنان نشده بود.⁶⁶ در موارد اندکی که اتهامات صورت پذیرفته علیه یهودیان مشخص شده بود، عدالت در مورد گناهکاران اجرا نشد. عزوزین مصطفی بن الحج علی ملقب به عزوز الغوزالی، تنها فرد عربی که اتهامش، همچنان که پیش از این اشاره شد، "فعالیت‌های ضد یهودی" بود، "سربازی آلمانی را به خانه یکی از یهودیان در المار سا برد تا به یک زن اسرائیلی تجاوز کند." به رغم شدت این جرم- تجاوز- در گزارش قید نشده بود که شخص عرب همدست با آن آلمانی دستگیر شد.⁶⁷

در حقیقت، در تمام تحقیقاتم تنها به یک مورد برخورد کردم که یک عرب به اتهام همدستی با نیروهای خارجی در اذیت و آزار یهودیان، دستگیر، محاکمه، متهم و محکوم به حبس شد. شاید افراد دیگری هم بودند اما پرونده آنها یا در بایگانی دادگاه های نظامی فرانسه محفوظ است و به مدت 100 سال بسته خواهد ماند و یا با گذشت زمان ناپدید شده است. تنها روایتی که بدست آوردم سرگذشت بلند و وحشتناک سرقت، فریب، خیانت و مرگ بود که این کتاب با آن آغاز می شود؛ روایت حسن فرجانی و سه تن از خانواده شمالا که تبعید و در آلمان اعدام شدند.⁶⁸

زمانی که فردریک گاسکه را در پاریس ملاقات کردم، تازه دست نوشته 98 صفحه ای خود در باره تمام جزئیات داستان غم انگیز خانواده اش را به پایان رسانده بود. بخشی که او راجع به آن چیزی نمی دانست، فرجانی بود. او هیچگاه در باره فرجانی زیاد فکر نکرده بود و به دنبال انتقام جویی نبود. و می گفت: "من هرگز در پی انتقام

نبودم... با وجود تمام خبرهای وحشتناکی که درباره خانواده ام شنیده ام، هنوز آدم خیلی خوشبختی هستم و زندگی بسیار شادی داشته ام. " ام زمانی که به او گفتم درباره بخش گمشده داستان خانواده اش نکته هایی می دانم، مشتاق شنیدن بود. فکر می کنم هدیه من به او این بود که او را یک گام به پایانی تسلی بخش برای آن داستان نزدیکتر کنم. آنچه که به او گفتم این بود.

در یکی از بعد از ظهرهای دم کرده ماه مه 2004، مصطفی فرجانی را در یکی از محله های تونس به نام بن عروس ملاقات کردم. این محله در طول جنگ اصلاً وجود نداشت. مصطفی آن موقع شصت و هشت سال داشت و پسر محمد برادر بزرگتر حسن فرجانی بود. مصطفی در تمام عمر یک ملی گرا بود و در سال 1954 به دلیل فعالیتهای سیاسی زندانی شد. بعد از آزادی، او به مدت 31 سال در وزارت فرهنگ به کار سرپرستی کتابخانه ها، سازماندهی برنامه ها و ایراد سخنرانی مشغول بود. می خواستم مصطفی را در الحمامات ملاقات کنم اما او برای جشن تولد نوه جدیدش به تونس آمده بود. پروفیسور حبیب کازداقلی، یکی از محققان سخت کوش و همکاران من در دانشگاه تونس در مانابا این ملاقات را ترتیب داد. خود او هم به من ملحق شد و در انجام مصاحبه کمک کرد.

مصطفی در کافه ای حوالی منزل دخترش به ملاقات ما آمد. او عصبی بود و می خواست تأثیر خوبی بر ما بگذارد. با وجود گرمی هوا، یک کت پشمی سنگین بلیزر پوشیده، همراه با کراواتی که مرتب و منظم گره زده بود. او مهربان و درشت هیكل بود و رفتاری موقرانه داشت، با صدایی کلفت و بم و که در اثر زیاد سیگار کشیدن تغییر کرده بود. نگرانی اش قابل درک بود. بعد از این همه سال که یک "استاد" (لقبی که حبیب در معرفی من بکار برد) راهی دراز را از ایالات متحده طی کرده بود تا در باره آنچه که شاید تاریکترین بخش سرگذشت خانواده اش است، سوالاتی بپرسد: دستگیری و زندانی شدن عمویش.

هنگامی که برای نوشیدن چای نعنا نشستیم، او ابتدا به شرح جزئیات پرداخت. حسن فرجانی در سال 1907 متولد شده بود و سومین پسر خانواده فرجانی اهل الحمامات بود. او متأهل بود و فرزندی نداشت (بعدها او و همسرش دختری به فرزندی پذیرفتند). فرجانی در روستای ساحلی الحمامات یک مغازه کوچک پارچه فروشی داشت.

سپس، داستان حسن و شمالا را تعریف کرد. آیا حسن فرجانی خبرچین آلمانی‌ها بود؟ در ابتدا مصطفی از جواب دادن طفره می‌رفت. او گفت که "دو روایت" وجود دارد. طبق یک روایت، این فقط بدشانسی شمالا بود که توسط آلمانی‌ها متوقف شد. اگر روز دیگری بود یا مأمور ایست بازرسی فرد دیگری بود یا ترافیک خیابان سنگین‌تر بود، شمالا می‌توانست فرار کند و هیچ‌کس نیز خبری از عمویش نمی‌شنید. بنا به روایت دوم، حسن در حقیقت عامل نفوذی آلمانی‌ها بود؛ مردی حیله‌گر که کل نقشه به دام انداختن شمالای تیره بخت را ترتیب داده بود.

تا اینجا مصطفی حق مطلب را ادا کرد و یک راوی بی‌طرف بود که فقط آنچه را که- البته از نظر خودش- میان عمویش و جوزف شمالا اتفاق افتاده بود، بدون ظاهرسازی یا جانبداری نقل می‌کرد. بعد از مدتی، وقتی گرم صحبت شد موضع خود را تغییر داد. او گفت که حسن عقیده داشت گیلبرت پسر شمالا- افسر سابق ارتش شکست خورده فرانسه- جاسوس متفقین است. یکی از فرانسویان طرفدار حکومت ویشی در الحمامات به حسن هشدار داده بود که مراقب باشد: نقل مکان کردن خانواده شمالا به الحمامات احتمالاً نشانه چیزی شرارت بار است. آن حامی حکومت ویشی به حسن گفته بود که گیلبرت شاید یک جاسوس باشد با این مأموریت که به بمب افکن‌های متفقین اهداف موردنظر متحدین را علامت بدهد.

مصطفی گفت که اگر حسن برای به دام انداختن خانواده شمالا با آلمانی‌ها تیبانی کرده بود (که البته این احتمال با ادامه صحبت‌های ما ضعیف‌تر شد)، به دلیل هویت یهودی شمالا و خانواده اش نبود بلکه به خاطر خیانت آنها بود. آنها تونسی‌هایی بودند که به وطن خود پشت کرده و در عوض به فرانسه جمهوری خواه سوگند وفاداری خورده بودند که تلاش‌های تونس برای دستیابی به استقلال را سبعمانه سرکوب کرده بود. مصطفی نیم ساعت پیش از این- در تنها لحظه فوران احساسات در این مصاحبه- دادگاه تونس را به دلیل محکوم کردن عمویش به مرگ سرزنش کرده و گفته بود: "آنجا پر از انگلیسی، فرانسوی و یهودی بود." اما در پایان گفتگویمان، او عمویش را در پرچم ملی گرابی پیچید.

اما حتی شکوه غرور ملی گرایی سرانجام رو به افول رفت. مصطفی و دیگر افراد هم نسل او در خانواده فرجانی به قول خودش همیشه با "امور یهودیان" درگیر بودند. مسئله زندانی شدن حسن مثل سایه ای دائمی بر سر خانواده اش سنگینی می کرد. مصطفی گفت: "ما همیشه حسن را می شناختیم." " هنگام تعطیلات هیچوقت مانند دیگران خوشحال و شاد نبودیم چون بایستی برای او بسته ای به زندان می بردیم." او گفت که قبل از تخفیف حکم اعدام، حسن باور داشت که زمان اعدام نزدیک است و حتی در "ملاقات آخر" با همسر و مادرش گریان بود.

اما مصطفی می دانست که عمویش یک مجرم معمولی نبود. به هر حال، حسن به توطئه متهم شده بود. عملی جفاکارانه که به اعدام سه یهودی به دست آلمانی ها منجر شد. (او ادعا می کرد که از جزئیات اعدام خانواده شمالا اطلاعی ندارد، اما از شنیدن سرنوشت هولناک آنها نیز تعجب نکرد.) مصطفی خود نیز قبول داشت که حداقل دو نفر از این یهودیان کاملاً بی گناه بودند و مدرکی دال بر اثبات جرم جاسوسی نفر سوم، گیلبرت (به ادعای مدافعان حسن) نیز وجود نداشت.

با تأکید بر جزئیات پرونده، دفاع مصطفی از بی گناهی حسن آشکار شد. پرسیدم چرا آلمانی ها فقط گیلبرت را دستگیر نکردند، بدون آنکه به طراحی نقشه ای برای به دام انداختن آنان تظاهر کنند؟ مصطفی پاسخ داد: "آنوقت نقشه شان به طرز زنده ای آشکار می شد" که در واقع به طور ضمنی می گفت دستگیری یک خانواده یهودی که به سمت جبهه متفقین فرار می کردند، دلیل قابل قبول تری برای تبعید بود تا دستگیری جاسوس متفقین.

اما اگر حسن یک مجرم معمولی نبود. دست کم در روایات خانواده فرجانی- گناهکار هم نبود. مصطفی گفت که خانواده اش همیشه عمویش را "یک قربانی" می دانستند. او ادامه داد که هرگز نشنید حسن از اتفاقی که برای خانواده شمالا افتاده بود، ابراز ندامت بکند. سپس- گویی فکر دیگری به ذهنش رسیده باشد- زیر لب زمزمه کرد: "شاید فقط پیش وجدان خودش."

بعد از بازگو کردن این داستان برای فردریک گاسکه در پاریس او آهی کشید. "آنچه که فرجانی انجام داد واقعاً وحشتناک بود. اما مسئله ای که فکر مرا به خود مشغول کرده این است که اگر او واقعاً می دانست با عمل خود چه سرنوشت وحشتناکی را برای خانواده من رقم می زند، آیا باز هم همان کار را انجام می داد. قدر مسلم او پول می خواست و حاضر بود در این راه جان خانواده مرا به خطر بیندازد. اما تصور اینکه او می دانست که با خیانت خود پدرم گردن زده می شود، خیلی دهشتناک است." از او پرسیدم انتظار داشتی مصطفی به من چه بگوید؟ و او پاسخ داد: "طلب عفو و بخشش." "اما از آنجا که او - به خاطر خانواده اش- حتی کاملاً گناهکاری خود را تأیید نمی کرد، طلب عفو و بخشش بعید به نظر می رسید." فردریک یک قدم به پایانی که نومیدانه طلب می کرد نزدیکتر شد و اینگونه نتیجه گیری کرد: "اگر او طلب عفو می کرد می پذیرفتم."

چند تن از اعراب را می توان "اشرار" هولوکاست در سرزمینهای عربی به شمار آورد؟ تعیین تعداد دقیق افرادی که در آزار و اذیت یهودیان نقشی مهم داشتند مشکل است. بیش از 100 اردوگاه کار اجباری از مراکش تا لیبی شناسایی شده است که در آن هزاران نگهبان عرب مراقب زندانیان یهودی بودند. حتی تعداد زیادی از مأموران پلیس، کارمندان و مقامات دون پایه دولتی عرب موجب تسهیل در اداره امور حکومت نازی ها، ویشی و فاشیست ها می شدند. تعداد زیادی نیز مبارزات ضد یهودی را مورد حمایت های روحی، سیاسی و گاه عملی خود قرار می دادند. از جمله می توان به خبرچین ها، همدستان، اوباش، پرتاب کنندگان بطری و معرکه گیران اشاره کرد که محاسبه تعداد کل آنها دشوار است.

روی هم رفته، تعداد چندان کمی هم نبود. حتی اگر بگوییم 90 درصد از اعراب مهربان اما نسبت به سرنوشت یهودیان این کشورها بی تفاوت بودند- که از نظر من تعداد زیادی است اما چندان هم دور از ذهن به نظر نمی رسد- هنوز حدود 2 میلیون الجزایری، مراکشی، تونسی و لیبیایی به عنوان شرکت کنندگان، طرفداران و حامیان فعال مبارزه نظام مند علیه یهودیان باقی می ماندند. یکی از نتایج روشن این قضیه این است: اگر اعراب تا این حد این اعمال را مورد پشتیبانی قرار نداده بودند و قطعاً با آن موافقت نکرده بودند، میزان رنج یهودیان ساکن در سرزمینهای عربی خیلی کمتر بود.

نتیجه روشن دیگر این است که غیر ممکن بود اعراب ساکن در کشورهای تحت حکومت ویشی یا تصرف ایتالیا و یا اشغال آلمان از آزار و اذیت یهودیان بی اطلاع باشند. این آزار و اذیت ها همه جا وجود داشت. آنها شاید بی تفاوت بودند، اما بی اطلاع نبودند. حتی اگر سعی می کردند چشمان خود را بر روی این اعمال ببندند، باز هم نمی توانستند. در سرتاسر آفریقای شمالی، نسخه محلی مقررات ضد یهودی حکومت ویشی از طریق کانالهای رسمی اعلام می شد و در روزنامه های رسمی به همراه کلیه جزئیات قانونی منتشر می شد. در مراکش و تونس، قوانین ضد یهودی به امضای حاکمان عرب نیز می رسید. درست است که حاکمان وقت چاره ای جز امضای این قوانین نداشتند، اما نباید این نکته را نادیده بگیریم که کلیه قوانینی که مورد تأیید ملوکانه آنها قرار می گرفت در همه جا، اعم از پایتخت تا شهرستان ها منتشر می شد. در تونس، آلمانی ها اعلامیه هایی در سراسر شهر نصب کرده و از طریق آن "جامعه بین المللی یهودیان" را به دلیل ویرانی ناشی از بمباران هوایی نیروی های متفقین سرزنش می کردند و از جامعه یهودیان تونس 20 میلیون فرانک غرامت مطالبه می کردند تا بین مؤسسات خیریه محلی اعراب توزیع کنند. یهودیانی که وادار به بیگاری می شدند در مرکز تونس، مکان هایی مثل ایستگاه قطار ماطور جمع می شدند که فقط چند صد یارد از هتل "مجستیک"، محل فرماندهی آلمانی ها فاصله داشت. مردم شهر می دیدند که این یهودیان- و تنها یهودیان- بودند که در اولین هفته های اشغال با نظارت نگهبانان مسلح وادار به رژه رفتن از بلوارهای اصلی شهر به سوی اردوگاههای بیگاری می شدند. در حومه تونس، هزاران یهودی در شهرک ها و روستاها مجبور بودند ستاره داوود را بر لباس خود داشته باشند تا همه ببینند. در الجزایر، این اعراب و اروپائیان بودند که جای خالی دانش آموزان یهودی را که به دلیل تحمیل سهمیه بندی اخراج شده بودند، اشغال می کردند. در مراکش نیز اعراب و اروپائیان وارث مشاغل یهودیانی می شدند که به دلیل قوانین ضد یهودی از پست های دولتی اخراج شده بودند. و به همین منوال.

شش دهه پیش، اعراب تونس، الجزیره، کازابلانکا و صدها مکان دیگر از "رفتارهای خاصی" که با یهودیان می شد مطلع بودند. مسلماً سالهای جنگ در آفریقای شمالی زمانی آشفته و بی نظم بود. فرانسه با خود در جنگ بود و اعراب نمی توانستند به سادگی تشخیص دهند که کدام دسته از فرانسوی ها- جمهوری خواهان یا طرفداران

حکومت ویشی- در جهت منافع آنها عمل می کردند و در نتیجه سزاوار حمایت آنها بودند. آلمانی ها نیز از این نفرت به نفع کامل خود سواستفاده کرده و سنت "تفرقه بیانداز و حکومت کن" را بکار می گرفتند. در نتیجه، برخی از اعراب در مبارزات ضد یهودی نازی ها، حکومت ویشی و فاشیست ها - بسیاری با کمال میل و برخی از سر اجبار- شرکت کردند، در حالی که اکثر آنان هیچ نقشی در این خصوص ایفا نکردند. اما هیچ یک نمی توانند صادقانه ادعا کنند که از آنچه در اطرافشان می گذشت بی خبر بودند.

یادداشت های فصل 4

1. مراجعه کنید به:
André Nahum, *Le roi des briks* (L'Harmattan, 1992), p. 50.
2. مراجعه کنید به:
Sabelle, *Les juifs de Tunisie sous Vichy et l'occupation*, p. 137.
3. تاریخ شفاهی ابراهام سارفاتی، مصاحبه ید و شم شماره 3555067.
4. برای مشاهده ترانه مراجعه کنید به:
- Yves-Claude Aouate, "Les Algériens musulmans et les mesures antijuives du gouvernement de Vichy," *Pardes* 16 (1992), p. 199.
5. نقل قول از همان کتاب، صفحه 199.
6. به عنوان مثال مراجعه کنید به:
- Msellati, *Les juifs d'Algérie*, pp. 91, 97; Sabelle, *Les juifs de Tunisie sous Vichy et l'occupation*, pp. 18–21, 137, 140; Levisse-Touzé, *L'Afrique du Nord dans la guerre*, pp. 107, 110.
7. مصاحبه جاد شاهار با شیرا سیمونی که از طریق ایمیل در 30 ژوئیه 2003 به من ارسال شد.
8. مصاحبه با یهوشوا دوبب، ضبط شده در 13 سپتامبر 1964 در مؤسسه تاریخ معاصر یهود آوراهاام هرمان، دانشگاه عبری اورشلیم.
9. تاریخ شفاهی ویکتور کوهن، مصاحبه ید و شم، شماره 3562862.
10. تاریخچه شفاهی یهودا شاکمون، مصاحبه ید و شم، شماره 3562945.
11. مصاحبه با ارنست یهوشوا اوزان، ضبط شده در 22 سپتامبر 1964، در مؤسسه تاریخ معاصر یهود آوراهاام هرمان، دانشگاه عبری اورشلیم.
12. نقل قول از: Aouate, pp. 193–194.
13. تاریخ شفاهی میریام لوی، مصاحبه ید و شم، شماره 3558527.
14. تاریخ شفاهی اسحاق یعقوب سمدجا، مصاحبه ید و شم، شماره 3760202.
15. تاریخ شفاهی ویکتور کوهن، مصاحبه ید و شم، شماره 3562862.
16. مکاتبات ایمیل دریافت شده از کورینه بوکویزاهاکمون، 12-14 مارس 2004.
17. تاریخ شفاهی یاکوف زریفی، مصاحبه ید و شم، شماره 3562517.
18. بودوئن تحت تأثیر این "درس جالب" قرار گرفته بود. مراجعه کنید به بخشی از خاطرات بودوئن نقل شده در:
Robert Assaraf, *Mohammed V et les juifs du Maroc à l'époque de Vichy* (Plon, 1997), p. 140.
19. مراجعه کنید به:
- Kenbib, *Juifs et musulmans au Maroc*, p. 607.
20. مراجعه کنید به:
- Laskier, *North African Jewry in the Twentieth Century*, pp. 71–72

و گزارش محرمانه از کنسول یار آمریکا در کازابلانکا، 17 آوریل 1943، بایگانی ملی ایالات متحده، کنسول گری کازابلانکا،

1942–1943, RG 84/350/65/12/7, Box 1.

21. گزارش ماهیانه فرمانده موقت ژاندارمری تونس در ژوئیه 1941 به حکومت ویشی، 7 اوت 1941،
French Foreign Ministry Archives, Series P, Tunisia, Quai D'Orsay, Paris.

22. مصاحبه با یهوشوا دویب، 13 سپتامبر 1964، مؤسسه تاریخ معاصر یهود آوراهاام هرمان، دانشگاه عبری
اورشلیم.

23. تاریخ شفاهی ترفی حداد، مصاحبه ید و شم، شماره 3563297.

24. "شرایط زندان های اردوگاه های آفریقای شمالی از زبان آزادشدگان"، اطلاعیه رسمی انجمن بین المللی
بریگید، لندن، 3 مارس 1943 (کتابخانه کارل مارکس).

25. شهادت ناظران عینی در این قسمت در اوایل سال 1944 به دادگاه نظامی الجزیره ارائه شده است.
مراجعه کنید به:

Secours Populaire Algérien. *Le martyre des antifascistes dans les camps de concentration
de l'Afrique du Nord*, pp. 7–8.

26. همان کتاب صفحه 12.

27. برای اطلاعات بیشتر درباره احمد، آجودان عرب کابوش، به گزارش آوریل 1943 درباره جلفا مراجعه کنید
به:

(اصل: نامشخص) CDJC file 385–9, p. 9

28. مراجعه کنید به:

Secours Populaire Algérien, p. 15.

29. نماینده محلی مدیر جامعه مرکزی یهودیان، داروسازی به نام موریس تایب، با ترفندی جسورانه سرانجام
توانست با استناد به توافق نامه ای (غیر واقعی) با فون نرینگ، فرمانده نیروهای زمینی آلمان مبنی بر بهبود رفتار
کارگران یهودی شرایط انتقال گروهی از زندانیان را فراهم آورد. مراجعه کنید به:

Sabille, *Les juifs de Tunisie sous Vichy et l'occupation*, p. 90.

30. نقل قول ها از گزارش محرمانه سرگرد کنت یانگر- اوایل 1943- که در گزارش های اردوگاه
پناهندگان آفریقای شمالی در بایگانی "کمیته خدمات دوستان آمریکایی" در فیلادلفیا پیدا شده است.

31.

PRO FO 371/36244, March 4, 1943.

32. پس از آزدسازی در سال 1943، هری به دنبال مبارزه با شکنجه گران خود بود. سازمان اطلاعات نظامی
انگلستان به جای آنکه به او اسلحه ای بدهد و او را به میدان جنگ بفرستد، وظیفه مهمتری به او محول کرد:
تعقیب و دستگیری جنایتکاران جنگی متحدین و اجرای عدالت در مورد آنها. تمام نقل قول های این بخش برگرفته
از نوار ویدئویی مصاحبه تاریخ شفاهی هری الکساندر است که در 11 فوریه 1992 در موزه یادبود هولوکاست
در ایالات متحده ضبط شده است.

33. نامه به مقامات انگلیسی، 19 فوریه 1943؛ نامه به مقامات آمریکایی، 20 دسامبر 1942.

PRO FO 443/43

34. مراجعه کنید به:

Abitbol, *The Jews of North Africa*, pp. 145–146.

روایتی مشابه در این کتاب آمده است:

Kenbib, *Juifs et musulmans au Maroc*, p. 632.

35. مراجعه کنید به:

Annie Rey-Goldzeiguer, "L'opinion publique tunisienne, 1940-1944," in *La Tunisie de 1939 à 1945: Actes du Quatrième Séminaire sur l'Histoire du Mouvement National* (Tunisian Ministry of Education, 1989), p. 141.

36. استوا به حکومت ویشی، 5 اوت 1940، در:

Quai d'Orsay Archives

37. استوا به حکومت ویشی، 9 اوت 1940، در:

Quai d'Orsay Archives

38. بودوئن به استوا، 10 اوت 1940 و استوا به حکومت ویشی، 27 سپتامبر 1940 در:

Quai d'Orsay Archives

39. مراجعه کنید به:

Levisse-Touzé, *L'Afrique du Nord dans la guerre*, p. 145.

40. تاریخ شفاهی تزفی حداد، مصاحبه ید و شم، شماره 3563297

41. مصاحبه تومر زاکسنبرگ با یوسف هوری، 1 سپتامبر 2003.

42. تاریخ شفاهی یوسف میمون، مصاحبه ید و شم، شماره 3564847.

43. تاریخ شفاهی تزفی حداد، مصاحبه ید و شم، شماره 3563297

44. استوا به حکومت ویشی، 23 ماه مه 1940، محرمانه، در:

Quai d'Orsay Archives

45. مراجعه کنید به:

Rey-Goldzeiguer, "L'opinion publique tunisienne," p. 142.

میراث شورش سال های 1940-1941 تا سال ها پس از پایان جنگ وجود داشت. هر چند که دولت تونس در سال 1941 موافقت کرد که خسارت های مالی وارد شده بر برخی از قربانیان را بپردازد، اما تا سال 1948 با مدعیان به توافق نهایی نرسید که روی هم رفته به بازپرداخت نیمی از ادعای خسارت اولیه خود نیز راضی شده بودند. مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, Series SG/9-121-125.

46. برای جزئیات بیشتر در باره محمد المادی مراجعه کنید به:

François de Lannoy, "De la cagoule à la brigade nord-africaine: L'itinéraire de Mohamed el Maadi alias 'SS Mohamed,'" *39/45 Magazine* (Bayeux) 80 (1993), pp. 34-38.

47. منابع بسیار اندکی در مورد مشارکت اعراب در نیروهای مسلح متحدین وجود دارد. برای جزئیات در باره این داوطلبان عرب، به اثر این مورخ- که بر طبق ادعاهای خود نوشته- مراجعه کنید. این بخش عمدتاً از آن گرفته شده است:

Antonio J. Munoz, "Lions of the Desert: Arab Volunteers in the German Army, 1941-1945," *The East Came West: Muslim, Hindu and Buddhist Volunteers in the German Armed Forces, 1941-1945* (Axis Europa Books, 2001), pp. 203-238.

تنها تحقیق قابل ملاحظه دیگری که در این زمینه یافتیم کتابی به زبان اسپانیایی بود با مشخصات زیر:

Carlos Caballero Jurado, *La espada del Islam: Voluntarios árabes en el ejército alemán, 1941-1945* (Garcia Espan, 1990).

48. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره اعرابی که میزبان افسران گشتاپو در منازل خود بودند، مراجعه کنید به: Tunisian National Archives, Series MN 13-09/11.

49. مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, Series MN 13-9/368.

50. مأموری که در این قسمت به او اشاره شد، ا. بلیلی نام داشت که منشی رئیس پلیس امنیت عمومی بود. مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, Series MN Carton 13-09/37.

51. مصاحبه تومر زاکسنبرگ با آموس شوفان، 1 اوت، بیرشیف، اسرائیل.

52. مراجعه کنید به:

Jordan, *Jordan's Tunis Diary*, p. 208.

در بایگانی نظامی آلمان ایتالیایی ها مورد اتهام قرار گرفته اند و روایت پلیس نظامی آلمان آمده است که پولی را که غارتگران عرب و سربازان ایتالیایی از یهودیان قفسه دزدیده بودند مصادره کرده و آن را به یک سازمان خیریه عرب تحویل دادند. مراجعه کنید به:

Military Archive (Freiburg), RH-26-90, Afrika Division, file no. 61.

53. مراجعه کنید به:

Ghez, *Six mois sous la botte*, pp. 60-61.

54. تاریخ شفاهی تزفی حداد، مصاحبه ید و شم، شماره 3563297.

55. تاریخ شفاهی موریس یاعیش، مصاحبه ید و شم، شماره 3558900.

56. تاریخ شفاهی حاییم مازوز، مصاحبه ید و شم، شماره 3564868.

57. تاریخ شفاهی ابراهام سارفاتی، مصاحبه ید و شم، شماره 3555067.

58. مراجعه کنید به:

Ghez, *Six mois sous la botte*, p. 72.

59. برای پرونده ویکتور ناتاف مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, Series MN Carton 13-09/68

همچنین، جزئیات از مصاحبه با یکی از ساکنان پیشین آریانا، چارلز سرفاتی گرفته شده است. (پاریس، 27 اوت 2005)

60. مصاحبه با آموس شوفان، اوت 2003، بیرشیف، اسرائیل.

61. خبر مرگ شریف العقبی که در حمله هوایی کشته شد، حتی از رادیو برلین پخش شد. مراجعه کنید به:

Rey-Goldzeiguer, "L'opinion publique tunisienne," p. 148.

62. در باره دریس و بوجمه مراجعه کنید به یادداشتی به تاریخ 31 اوت 1944 در:

Tunisian National Archives, Series MN Carton 53-2/106

در مورد شیخ اولاد اکرم به گزارش رئیس شعبه گویالات ژاندارمری در 17 ژوئن 1943 مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, Series MN Carton 13/09/141

در مورد ترک قابس مراجعه کنید به:

Boretz, *Tunis sous le croix gammée*, p. 72.

63. در الجزیره، مردی به نام محمد بوراس، رئیس اتحادیه پیشاهنگان مسلمان و تاییبست اداره امنیت داخلی فرانسه به دلیل ارائه اسناد به مأمور آلمانی اعدام شد. مراجعه کنید به:

Levisse-Touzé, *L'Afrique du Nord dans la guerre*, p. 108.

برای جزئیات مربوط به همدستان تونسسی مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, Series MN 52/1/102, MN 52/1/16, MN 13-09/8, MN 13-09/61.

64. به عنوان مثال، در گزارش پلیس در ژانویه 1943 به اخاذی 1500 فرانک از یک یهودی تونس‌سی به نام هلال موما توسط کسانی اشاره شده که - به گفته افسر مسئول- گروهی از "مشروطه خواهان"، به معنی ملی گرایان تونس‌سی بوده اند. مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, MN 13-09/47.

65. برای مشاهده فهرست اشخاص متهم به همدستی با نیروهای متحدین در بنزرت که توسط رئیس اداره حقوقی ژاندارمری در 4 ژوئن در سال 1943 تهیه شده است، مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, MN 13-09/61.

66. به این مدرک در وزارت امور خارجه مراکش- تونس مراجعه کنید:

“État les condamnés proposés pour une commutation ou réduction de peine,” in Ministry of Foreign Affairs, Maroc-Tunisie, Tunisia series, no. 196, pp. 135-152.

67. مراجعه کنید به:

Tunisian National Archives, MN 13-09/8.

68. مصاحبه با مصطفی فرجانی در بن عروس، حوالی تونس، 19 ماه مه 2004. حاوی جزئیاتی از دست نوشته چاپ نشده کتاب تازه فدریک گاسکه تحت عنوان:

La Lettre de mon père; Félix Chiche, Livre d'or et de sang: Les juifs au combat, citations 1939-1945, de Bir-Hakeim au Rhin et Danube (Édition Brith Israël, 1947), pp. 39-40;

و کتاب زیر:

Gaon and Serels, *Sephardim and the Holocaust*, p. 125.